شكل گيري شخصت مسيحايي در اسلام و ويژگيهاي آن:(مهدي(عج((

دانيال واكا

ترجمه: بهروز جندقي

اشاره:

مسيحيان در انتظار بازگشت عيسي مسيح(ع) هستند و يهوديان در انتظار مسيحايي هستند كه مسيحيان معتقدند همان عيسي مسيح(ع) بوده و يك بار ظهور كرده است. اما اكثر يهوديان و مسيحيان نمي‌دانند دين ابراهيمي سومي هم به نام ((‏اسلام))، اعتقاد به شخصيتي مسيحايي با نام ((‏مهدي(عج))) را تأييد مي‌كند.

در طول تاريخ اسلام عقايد و مكاتب مختلفي در مورد هويت مهدي(عج) در ميان فرقه‌هاي متعدد اسلامي پديد آمده است. اما ايدة مهدويت ـ با وجود تحكيم و گسترش آن در ميان بسياري از مسلمانان شيعه ـ هرگز به عنوان يك آموزة ديني در ميان اهل سنت تبديل نشد.

در اين مقاله، ابتدا ريشه انشعاب مسلمانان به دو مذهب تشيع و تسنن مورد بررسي قرار گرفته و سپس به بحث دربارة جايگاه امامت در ميان اركان اعتقادي شيعه پرداخته شده است و در ادامه به بعضي از نهضت‌ها و قيام‌هايي كه با عنوان مهدويت، علم عدالت را در مقابل حاكمان جور، به پا داشتند اشاره مي‏شود. اختلاف عقايد فرقه‌هاي مختلف شيعي در مورد هويت مهدي و مصداق وي، از جمله مباحثي است كه به طور خلاصه در اين مقاله به آنها اشاره مي‏شود و در آخرين و مهم‏ترين قسمت مقاله عوامل ظهور آموزة مهدويت در شيعه مورد بررسي قرار گرفته است.

اكثر مسيحيان و يهوديان با مفاهيم مسيحايي دين خود آشنايي دارند: مسيحيان در انتظار بازگشت عيسي مسيح هستند و يهوديان در انتظار مسيحايي هستند كه مسيحيان معتقدند همان عيسي مسيح بوده و يك بار ظهور كرده است. اما اكثر مسيحيان و يهوديان نمي‌دانند دين ابراهيميِ سومي هم به نام ((‏اسلام)) اعتقاد به شخصيتي مسيحايي را تأييد مي‌كند. ((‏مهدي)) شخصيت اصلي مسيحايي در اسلام است. اعتقاد گسترده بر اين است كه مهدي، (به درستي هدايت شده)[1] نام ((‏يكي از شخصيت‏هاي آخرالزمان است كه با ظهور خود، عصر عدالت و ايمان واقعي قبل از آخرالزمان را به وجود مي‌آورد)).[2] نكتة حايز اهميت اين است كه واژة ((‏مهدي[3] اصلاً در قرآن ـ كه كتاب ديني اصلي مسلمانان است ـ ذكر نشده و فقط از ريشة عربي آن، به شكل مجهول چهار بار آمده است امّا مداركي كه بر اثبات وجود مهدي دلالت مي‏كند به طور كامل در احاديث ـ يعني گفتار مكتوب محمد(ص) ـ آمده است.[4] هر چند مسلمانان شيعه و سني جوامع حديثي خاص خود را دارند ـ جوامع حديثي آن‏ها بازتاب عقايد آن‏هاست‌ ـ امّا برخي از احاديث آن‏ها با هم مطابقت دارد.[5] [از طرف ديگر] اگرچه نام مهدي به طور صريح در قرآن ذكر نشده، اما به نزديكي روز قيامت تأكيد شده است ـ روزي كه زمين‏لرزة بزرگ رخ مي‌دهد، آسمان درهم مي‌پيچد، مردگان زنده مي‌شوند، قواي شيطان مغلوب مي‌گردند، همه در برابر خداوند سر تعظيم فرود مي‌آورند و... .[6] و مهدي ارتباط بسيار نزديكي با روز قيامت و مفاهيم آخرالزماني مربوطه دارد.

اعتقاد به مهدي در ميان همة مسلمانان شيوع ندارد. در طول تاريخ، مجموعه‌اي از عقايد در رابطه با نقش مهدي و هويت او، در بين فرقه‌هاي مختلف اسلامي به وجود آمده است. به عنوان مثال، با تأييد مهدويت در ميان اكثر مسلمانان شيعه، امّا هرگز اين مفهوم به بخش اساسي آموزه‌هاي ديني در ميان اهل سنت تبديل نشده است.[7] در جهان اسلام، شيعيان در اقليت هستند اما اهل سنت 85 درصد از جمعيت مسلمانان را تشكيل مي‌دهند.[8]

در اين قسمت از مقاله به شرح شكل‌گيري گروه‌هاي مختلف در اسلام و ويژگي‌ اين گروه‌ها، توصيف عقايد خاص هر گروه به مهدي، و تحليلي مختصر از عوامل مؤثر در اين اعتقادات خواهيم پرداخت.

به اعتقاد مسلمانان، محمد بن عبدالله ـ كه حدود سال 570 م[9] به دنيا آمده است ـ ((‏خاتم)) پيامبران و آخرين حلقه از سلسله پيامبران ـ از جمله نوح، ابراهيم، موسي، و عيسي ـ مي‏باشد.[10] اگرچه موسي و عيسي كلام خداوند را به مردم رسانده بودند امّا جوامع يهودي و مسيحي در طول زمان، وحي الهي آن‏ها را تحريف كرده بودند. از اين رو خداوند، محمد را به پيامبري مبعوث كرد تا براي آخرين بار پيام او را ابلاغ نمايد. وحي محمد، يعني قرآن، وحي ابدي و بدون تغيير الهي بود. بنابراين، محمد اصلاح‌گري بود كه مردم را به بازگشت براي تسليم در برابر خداي واحد و حقيقي فرا خواند و جامعه‌اي مسلمان (كساني كه تسليم هستند) تشكيل داد.[11]

پيامبر خدا، محمد، رهبري ديني و سياسي جامعة صدر اسلام را بر عهده داشت تا اينكه در سال 632 م رحلت كرد.[12] هنگام رحلت پيامبر، بيشتر جامعه معتقد بودند كه پيامبر، نظامي براي جانشيني خود مشخص نكرده است.[13] از اين رو اصحاب پيامبر، ((‏ابوبكر)) يعني پدر همسر محمّد، را به عنوان نخستين جانشين او برگزيدند. ابوبكر نخستين خليفه (و جانشين) پيامبر، و رهبر سياسي و نظامي جامعه گرديد و همان مسئوليت‌هاي پيامبر (به جز دريافت وحي) را بر عهده گرفت.[14]

[البته] همه، ابوبكر را به عنوان جانشين حقيقي محمد نپذيرفتند؛ بلكه بسياري معتقد بودند كه ((‏علي))، پسر عموي پيامبر و داماد او، همسر دخترش فاطمه، جانشين حقيقي محمّد است. اگرچه علي سرانجام خليفه چهارم گرديد امّا طرف‏داران او، يعني علويان، معتقد بودند كه سه خليفة قبلي به ناحق، حق خلافت علي را از او گرفته‌اند. اين گروه از علويان وقتي كه آموزه‌هاي ديني و امام‌شناسي [خاص خود را] بوجود آوردند (امام در شيعه معادل خليفه در ميان اهل سنت است)،[15] شيعه (شيعة علي)[16] يعني ((‏طرف‏داران علي)) ناميده شدند.

تشيع در اصل فقط سياسي بود كه بيشتر وقت‏ها با رقابت‌هاي قومي تشديد مي‌شد و خصوصيت عمدة آن ((‏ادعاي رهبري مشروع فرزندان علي)) بود.[17] با انتقال خلافت از سلسله اعراب به افراد غيرعرب‌تبار [در سلسلة بني‌ اميه]، انگيزة سياسي اين گروه كم‏رنگ گرديد و به فرقه‌اي ديني با عقايد و اصول كلامي خاص خود تبديل شد.[18]

پس از ترور علي در سال661م، معاويه، حاكم سوريه،[19] ادعاي خلافت كرد و سلسلة بني‌‌اميه را تشكيل داد. بني‏اميه روش قبلي تعيين خليفه ـ يعني انتخاب از طريق شوراي انتخاب‌كنندگان[20] ـ را ناديده گرفت و نظام جانشيني موروثي را بنا نهاد؛ روشي كه مورد قبول علويان نبود.

در سال 680 م، در حكومت يزيد ـ پسر معاويه ـ فرزند علي ـ حسين ـ قيام كرد. لشكر بني‌اميه، حسين و نيروهاي اندك او را قتل عام كردند. ((‏شهادتِ)) نيروهاي حسين، الگوي مصيبت‏ها و اعتراضات را فراهم ساخت و الهام‌بخش و هدايت كنندة اسلام شيعي شد.[21] از نظر علويان، محروم ساختن به ناحق علي از جانشيني محمد، با شهادت حسين تكرار شد و فرزندان محمد را يك بار ديگر از به‏دست گرفتن حكومت محروم كردند.

((‏الگوي مصائب)) فرزندان محمد ـ كه اغلب با ((‏شرح مصائب ائمه))[22] از آن ياد مي‌شود ـ و اعتقاد به جانشيني موروثي پيامبر، شكل‌گيري آموزه‌هاي خاص شيعه را بنا نهاد. شهادت حسين نماد هم‏گرايي و مظهر وحدت علويان شد. به گفته محقق مشهور در مسائل اسلامي، ((‏فضل الرحمان))، هر چند شيعه در آغاز شكل‏گيري ((‏پوششي براي عوامل مختلف نارضايتي اجتماعي و سياسي بود))[23] اما پس از مرگ حسين، شكل‌دهي به آموزه‌هاي خاص خود را آغاز كرد.

شيعيان شكل خاص رهبري مورد قبول خود را بر اساس جانشيني موروثي كه با علي آغاز مي‌شود بنا نهادند. امام (رهبر، الگو، نمونه[24]) رهبر ديني و سياسي جامعه (شيعي) است كه مورد الهام به الهامات الهي، بي‌گناه، و معصوم است.[25] امام بايد فرزند مستقيم محمد و علي ـ امام اول ـ باشد. آموزه امامت، تفاوت بنيادي بين اسلام شيعي و سني است.

آموزه امامت، هر چند در اصل امري ساده بوده است، امّا در طول زمان به نظريه‌هاي پيچيده و عقايدي تبديل گرديد كه مهدويت را آسان نمود:

نخست اينكه، امامان ((‏حق الهي براي جانشيني پيامبر)) دارند كه به خاطر خويشاوندي با محمد و ((‏پادشاهان)) پيشين، در هر دو زمينة دنيوي و ديني صاحب اقتدار و مرجعيت هستند. مرجعيت نهايي در هر موضوعي بر عهدة امام است، و اين بر خلاف اعتقاد اهل سنت است؛ زيرا كه آنها در تصميم‏گيري‏هاي معتبر، به (اجماع)[26] علماي ديني روي مي‏آورند.

دوم اينكه، با انتصاب پدر (نص)، اقتدار و مرجعيت از پدر به پسر مي‌رسد. امام، اقتدار و مرجعيت خود را نه از طريق انتخاب مردم بلكه به واسطة نص ـ يعني تعيين صريح امام پيشين[27] و در نتيجه با تعيين خداوند ـ به دست مي‌آورد.[28] اين امر يادآور جانشيني پاپ در مسيحيت كاتوليك است.

سوم اينكه، امامان به واسطة ((‏نور محمدي))[29] قادر به درك معاني سطحي يا ظاهري و دروني يا باطني قرآن هستند كه اين نور به هر يك از امامان بعدي منتقل مي‌شود. ((‏فضل الرحمان)) اين آموزه را به آموزه‌هاي عرفاني مربوط مي‌داند كه با گسترش سرزمين مسلمانان و تلاش براي جذب افراد با اديان مختلف، وارد آموزه‌هاي شيعه گرديده است.[30]

چهارم اينكه، چون تفسيرِ معناي باطني قرآن مبتني بر ((‏هدايت معجزه‌آساي خداوند)) است، امام، معصوم بوده و از خطا و گناه مبراست.

پنجم اينكه، چون امام است و در غياب پيامبر، مؤمنين را هدايت و حمايت مي‌كند، جهان هرگز نمي‌تواند بدون امام باشد.

ششم اينكه، امامان انسان‏هاي عادي نيستند؛ بلكه جايگاه آن‏ها جايي بين انسان‏ها و موجودات الهي است.

اعتقاد به امام را مي‌توان ((‏سومين ركن اصلي دين [شيعه] دانست كه پس از اعتقاد به خدا و رسولش قرار دارد))[31] (البته بجز فرقة زيديه كه بعداً ذكر خواهد شد). به گفتة ((‏س. ح. م. جعفري))[32]، بسياري از آموزه‌هاي مربوط به امامت به وسيلة امام جعفر صادق نهادينه گرديد تا به اين وسيله مشروعيت امامت را تثبيت نمايد، مانع از جذب آرمان بنيادي شيعه در تركيب در حال ظهور گردد، و از سوي ديگر آن را از اقدامات افراطي و عمليات‏هاي شديد منزه نگاه دارد.[33] اما نكتة جالب توجه اينكه، آموزه‌هاي امام صادق راه را براي اعتقاد به مهدي هموار كرد؛ اعتقادي كه مورد حمايت بسياري از همان ((‏تندروهايي)) واقع شد كه امام صادق قصد داشت جريان غالب شيعه را از شر آن‏ها حفظ كند.

يكي از گروه تندروهايي كه [امام] جعفر مي‌كوشيد شيعه را از شر آن‏ها حفظ كند ((‏غلاتِ)) كوفه بودند[34] كه به غيبت موقت مهدي و بازگشت او اعتقاد داشتند.[35] اين گروه اوليه از غلات، جزئي از جريان فراگير ((‏كيسانيه)) به رهبري ((‏مختار بن عبيد)) بودند. كيسانيه گروه بزرگ‏تري بود كه به رهبري مختار در سال 686 م به دنبال مرگ دو فرزند علي ـ حسن و حسين ـ بر ضد حكومت ظالم بني‌اميه قيام كرد.[36] به مختار نسبت داده‌اند كه از نخستين افرادي بوده كه از واژة ((‏مهدي)) در سطح عموم استفاده كرده و آن را در مورد ((‏محمد بن حنفيه)) ـ فرزند علي از زني ديگر به جز فاطمه ـ به كار برده است. اگر چه واژة ((‏مهدي)) ابتدا به عنوان لقبي محترمانه و بدون مفهوم مسيحايي به كار مي‌رفت ـ در مورد پيامبر و چهار خليفة اول نيز به كار رفته است[37] ـ تا اينكه در مختار ـ زمان همان‌گونه كه از كاربرد او مي‌توان مشاهده كرد ـ به واژه‌‌اي تبديل شد كه براي حاكمي موعود به كار مي‌رفت كه شكوه اسلام را باز خواهد گرداند.

مختار براي حنفيه ادعاي خلافت كرد و او را ((‏مهدي، فرزند وارث)) ناميد. [قابل توجه است كه] اين واژه‌ به وسيلة افرادي به كار مي‌رفت كه معتقد بودند محمد، علي را به عنوان جانشين خود برگزيده است.[38]

اگر چه حنفيه اين عنوان را نپذيرفت[39] امّا اين نهضت چند جنبه از مهدويت شيعي را رواج داد: از جمله آموزه نص، و اين عقيده كه مهدي غايب خواهد شد و سپس باز مي‌گردد.[40] علاوه بر اين، ادعاي رايج مبني بر اينكه نام مهدي هم‏نام پيامبر خواهد بود، به احتمال در اين زمان مطرح شد تا استدلال مختار بر مهدي بودن محمد بن حنفيه را تقويت كند.[41]

عنوان مهدي براي ديگران نيز اطلاق شده است. براي مثال، اولين حاكمي كه عنوان مهدي را براي خود به كار برد ((‏سليمان)) بود (715ـ717 م) كه وعده داد عدالتي را كه در زمان حاكمان قبل از او وجود نداشت پديد آورد.[42] روايات مربوط به مهدي به سرعت در ميان مردمي كه به دنبال نجات دهندة خود از ظلم بودند گسترش يافت.

از بين سه فرقة اصلي شيعه، دو فرقه اعتقاد به مهدي دارند كه اين اعتقاد در مذهب آن‏ها نقش بنيادي دارد: ((‏اسماعيليه)) و ((‏اثني عشريه)). گروه سوم ((‏زيديه)) است كه كوچك‏ترين و ميانه‌روترين فرقه است.[43] زيديه معتقد است كه ((‏زيد بن علي))، نوة [امام] حسين، پنجمين امام بر حق است. عقايد آنها بسيار شبيه اهل سنت است[44] و قبول ندارند كه امامان آن‏ها فراتر از بشرند. تشيع آنها مانند تشيع سياسي اوليه است كه صرفاً بيعت با علي بود. فضل الرحمان تا بدانجا پيش مي‌رود كه مي‌گويد: ((‏مذهب زيديه به استثناي داشتن امام شيعي، همان اسلام اهل‏سنت است)).[45]

دو گروه عمدة شيعه كه به مهدي معتقدند، به جهت اختلاف بر امام بعد از امام ششم ـ جعفر صادق(ع) ـ در قرن هشتم از هم جدا شدند.[46] اكثر شيعيان معتقدند كه [امام] جعفر صادق، دومين فرزند خود، ((‏موسي كاظم(ع)))، را به عنوان امام معرفي كرده است؛ زيرا فرزند ارشد او، ((‏اسماعيل))، به خاطر شراب‏خواري، گناهكار شناخته شده بود.[47] بيشتر كساني كه از اسماعيل به عنوان امام پيروي مي‌كنند، او را امام آخر مي‌دانند و معتقدند پس از فوتش در سال 760 م ـ قبل از فوت پدرش ـ به انزوا فرو رفته است تا بعد به عنوان مهدي باز گردد.[48]

بيشتر كساني كه به جاي اسماعيل از [امام] موسي كاظم پيروي مي‌كنند، امام آخر را امام دوازدهم ـ فرزند امام يازدهم، حسن عسكري ـ مي‌دانند. با رحلت [امام] عسكري در سال 874م[49] اين شايعه همه جا را فرا گرفت كه فرزندي از خود بر جا نگذاشته است. با وجود اين، بيشتر مردم بر اين عقيده بودند كه [امام] عسكري در زمان رحلت، پسري پنج يا شش ساله[50] به نام محمد[51] داشته كه او را به عنوان امام بعدي تعيين كرده است. اما امام خردسال بلافاصله پس از رحلت پدرش، غايب شد تا در آخر الزمان باز گردد. غيبت او دو مرحله داشت: ((‏غيبت صغري))، كه حدود سال 939 م پايان يافت، و ((‏غيبت كبري)) كه قبل از آخر الزمان پايان مي‌يابد.[52] در نبودِ مهدي (كه امام است) كارشناسان ديني، يعني مجتهدين، جامعه را رهبري مي‌كنند.[53]

آموزه‌هاي مربوط به مهدي بر اساس چند عامل شكل گرفت. نخست اينكه، ويژگي‌هاي نسبت داده شده به امام از سوي افرادي مانند امام جعفر صادق ـ به خصوص اين ويژگي‌ كه خداوند هرگز جهان را خالي از امام نمي‌گذارد ـ باعث شد مهديِ ((‏غايب)) يك ضرورت تلقي گردد. ((‏سعيد ارجمند)) مي‏گويد: ((‏محوريتِ امامان در اسلام شيعي باعث شده است بحران اجتناب‏ناپذير جانشيني، كه ناشي از رحلت امام است، تهديدي هميشگي بر بقاي جامعه باشد)).[54] ز اين رو مهدويت به طور يكسان راه حلي براي مشكل شيعة اسماعيليه و

اثني‏عشري بوده است.

عامل دومي كه منجر به ظهور آموزة مهدويت در شيعه گرديد، ميل به رهايي از رنج و محنت بود. بررسي مضامين مشترك در روايات مربوط به مهدي در شيعه ـ ((‏اينكه او زماني ظهور مي‌كند كه وضعيت جهان به بدترين حالت رسيده باشد. حكومت او در زمانِ وفور طبيعي نعمت خواهد بود. او عدالت را مي‌گسترد. دين را زنده مي‌كند و دشمنان اسلام را مغلوب مي‌كند [...]، او كريم خواهد بود و ثروت را بين همگان تقسيم خواهد كرد.))[55] ـ نشان مي‏دهد كساني كه اعتقاد به مهدي را تأييد مي‌كردند از وضعيت كنوني زندگي خود راضي نبودند. براي مثال، كساني حنفيه را مهدي مي‌دانستند كه اميدوار بودند از آزار و اذيت بني‌اميه رهايي يابند. به همين ترتيب، در دوران مدرن نيز گفته شده است كه معتقدان به مهدي، مقاومت در برابر استعمار را بر اساس عقايد خود توجيه نموده‌اند و اعلام كرده‌اند كه تحميل استعمار بر مسلمانان ((‏نشانة اين زمان)) است و عقايد خود را با اين تهديد مطابقت داده‌اند.[56] واكنش‏هاي اعتقادي در برابر ظلم نه تنها در آموزه‌هاي مختص مهدويت، بلكه در ساير آموزه‌هاي شيعه نيز از قبيل ((‏تقيه)) يا ((‏پنهان‌كاري)) يافت مي‌شوند. تقيه، كه به وسيلة [امام] محمدباقر وضع شد و [امام] جعفر صادق آن را شرح و بسط داد،[57] داراي معني دوگانه احتياط و پنهان‌كاري براي زنده ماندن در دنياي متخاصم است[58]؛ يعني اگر عقايد مؤمنين جان آن‏ها را به خطر بيندازد، مي‌توانند عقايد مذكور را انكار كنند.

عامل سومي كه باعث ايجاد مهدويت شده، نارضايتي فزايندة مسلمانان از وضعيت جامعة اسلامي بوده است. ((‏ويلفرد كانت‌ول اسميت))[59] آنگونه كه ((‏رفعت حسن)) نقل كرده است، اين مسأله را به بهترين بيان مطرح مي‌كند:

رخوت بنيادي اسلام مدرن بدين معناست كه در تاريخ اسلام ايرادي وجود دارد ... بحران معنوي بنيادي اسلام در قرن بيستم ناشي از آگاهي از اين امر است كه بين دين تعيين شده از جانب خداوند و تحول تاريخي جهان كه تحت كنترل [خداوند] است، نوعي آشفتگي وجود دارد.[60]

اما اين گفته نه تنها در قرن بيستم صحيح به نظر مي‌آيد بلكه در نسل‌هاي متوالي مسلمانان ـ از زمان انقلاب عباسي و پايان يافتن نفوذ اسلام در اروپاـ آسيا ـ نيز صادق بوده است. نهضت‌هاي اصلاح‌طلب به رهبري مرداني از قبيل ((‏غزالي)) و ((‏ابن تيميه)) گواهي بر اين نارضايتي است. معتقدان به مهدي، تسلي خود را در اين عقيده مي‌جستند كه به زودي مهدي خواهد آمد تا آنها را از شر ((‏دشمنان اسلام)) نجات دهد. براي مثال، شيعه اثني‏عشريه معتقد است مهدي كه بيايد، كل جهان را وادار به پذيرش اسلام ـ با ميل و رغبت يا با زور ـ خواهد نمود.[61]

هر چند شيعه به طور قطع نهادينه‌ترين اعتقاد به مهدي را دارد، اين عقيده در اسلامِ اهل سنت نيز به طور كامل بيگانه نيست. اما اهل سنت بر خلاف شيعه عموماً معتقدند مهدي ((‏فردي عادي خواهد بود كه كار او مانند يك اصلاح‌گر و فاتح است)).[62]

فضل الرحمان مي‌گويد:

اعتقاد به مهدي از طريق تصوف ـ كه شكل عرفاني دين اسلام است ـ به اعتقادات اهل سنت راه يافته است.

او مي‌گويد:

در اسلام اهل سنت، كه آگاهي عميقي از ضعف حيات سياسي و عمومي در تحقق معيارهاي آرمان اسلامي وجود داشت، آرمان‌هاي [مسيحايي] با ميانجيگري مؤثر مبلغين [صوفي]، جايگاه سريعي در قلوب مردم سرخورده و مأيوس يافت.[63]

در نتيجه، روايات شيعه در خصوص آموزة مهدويت در جوامع روايي اهل سنت از قبيل [سنن] ابي داوود، [سنن] ترمذي، [سنن] ابن ماجه، [سنن] نسائي، و مسند ابن حنبل راه يافت.[64]

مهدي ـ شخصيتي مسيحايي كه در پايان جهان حكومت خواهد كرد‏ ـ[65] با حضور در اسلام پر طرفدار اهل سنت و اسلام شيعه، مطمئناً مي‌تواند ((‏شخصيت مسيحايي در اسلام)) تلقي گردد. اما مسألة مهم اين است كه، حضور مهدي فقط نشانه‌اي بر نزديك بودن آخرالزمان است. آمدن مهدي، حادثه نهايي در معادشناسي اسلام نيست. مسألة جالب اين است كه آمدن مهدي اغلب با بازگشت عيسي مسيح مربوط شمرده شده است. برخي مي‌گويند: ((‏اصلاً هيچ مهدي‌اي دركار نخواهد بود و در عوض عيسي مسيح نقش او را ايفا خواهد كرد.))[66]

برخي ديگر مي‌گويند: ((‏او قبل از عيسي مسيح خواهد آمد و سپس مسيح مي‌آيد و در نبرد با دجال و مسيحاي دروغين، به مهدي كمك مي‌كند.))[67] هر گاه توده‌هاي مسلمان احساس كرده‌اند كه فوق‌العاده مورد ستم يا تحقير واقع شده‌اند[68] اعتقاد به مهدي شديدتر بوده است و مي‌توان حدس زد كه اين روند تا حدودي‌ ادامه خواهد داشت تا زماني كه يا جامعة اسلامي بار ديگر خود را در اوج سلسله مراتب جهان بيابد يا اينكه مهدي ظهور كند.

------------------

پي نوشت ها

\*. منبع مقاله: اينترنت

\*\*.?Daniel Vaca

[1] . W. Madelung، ((‏المهدي))، در دايرة المعارف اسلام، چاپ 1986، ص 1230.

[2] . Robert Kramer، ((‏مهدي))، در دايرة المعارف جهان اسلام مدرن، چاپ آكسفورد، چاپ 1995، ص 18.

[3] . به خاطر هماهنگي، اكثر واژه‌هاي عربي كه در اين متن به كار رفته‌اند به انگليسي تبديل شده‌اند. هر چند برخي واژه‌هاي عربي با حروف ايتاليك چاپ شده‌اند، واژه‌هايي كه كاربرد عام داشته‌اند، از قبيل مهدي، شيعه، سني، و قرآن ايتاليك نشده‌اند.

[4] . دايرة المعارف مختصر اسلام، چاپ 1953، تحت واژة ((‏المهدي))، صص 310-311.

[5] . Fredrich Mathewson Denny، درآمدي بر اسلام (نيويورك: انتشارات مك‌ميلان، 1985)، ص 183.

[6] . Daniel C. Peterson, William J. Hamblin، ((‏معادشناسي))، در دايرة المعارف جهان اسلام مدرن چاپ آكسفورد، چاپ 1995، ص 440.

[7] . Madelung، ص 1235.

[8] . John Esposito، اسلام: صراط المستقيم (نيويورك: انتشارات دانشگاه آكسفورد، 1998)، ص 2.

[9] . Denny، ص 67.

[10] . همان منبع؛ ص 76.

[11] . Esposito؛ ص 23.

[12] . همان؛ ص 35.

[13] . Denny؛ ص 228.

[14] . همان؛ ص 230.

[15] . همان؛ ص 126.

[16] . همان؛ ص 135.

[17] . فضل الرحمان، اسلام (شيكاگو، دانشگاه شيكاگو، 1966)، ص 171.

[18] . همان؛ ص 172.

[19] . Esposito؛ ص 39.

[20] . همان؛ ص 36.

[21] . همان، ص 43.

[22] . رحمان؛ ص 172.

[23] . همان؛ ص 172.

[24] . Denny؛ ص 236.

[25] . Esposito؛ ص 43.

[26] . رحمان؛ ص 173.

[27] . S. H. M. Jafri، خاستگاه‌ها و شكل‌گيري اوليه اسلام شيعه (لندن: انتشارات لانگمن، 1979)؛ ص 281.

[28] . همان؛ ص 290.

[29] . Denny؛ ص 247.

[30] . رحمان؛ ص 173.

[31] . همان؛ ص 174.

[32] . S. H. M. Jafri.

[33] . Jafri؛ ص 289.

[34] . همان؛ ص 291.

[35] . Madelung؛ ص 1235.

[36] . Douglas S. Crow، ((‏مسيحاگرايي: مسيحاگرايي در اسلام)). در ((‏ دايرة المعارف دين))، چاپ 1987، ص 478.

[37] . Kramer؛ ص 18.

[38] . دايرة المعارف مختصر اسلام، ((‏المهدي))، ص 310.

[39] . Madelung، ص 1231.

[40] . Crow، ص 478.

[41] . Madelung، ص 1232.

[42] . همان منبع، ص 1231.

[43] . Denny، ص 236.

[44] . همان منبع، ص 227.

[45] . رحمان، ص 171.

[46] . حسن، ص 273.

[47] . رحمان، ص 175.

[48] . Esposito، ص 45.

[49] . سعيد الف. ارجمند، ((‏غيبت امام و مراحل اوليه تعاليم مربوط به غيبت: شيعة امامي حدود 280ـ 290 هجري/900 ميلادي))، نشريه جامعة شرحي آمريكا 117 (ژانويه/ مارس 1997): 1.

[50] . رفعت حسن، ((‏مسيحا‌باوري و اسلام))، نشريه مطالعات جهاني 22 (بهار 1985): 274.

[51] . رحمان، ص 175.

[52] . حسن، ص 247.

[53] . Eposito، ص 45.

[54] . سعيد الف. ارجمند ((‏تعاليم تسلي‌بخش: غيبت امام و تبديل هزاره‌گرايي به يك اصل در شيعه))، نشريه ديني 76 (اكتبر 1996): 549.

[55] . Kramer، ص 19.

[56] . محمد س. عمر، ((‏مباحث معادي مسلمانان در خصوص استعمار در شمال نيجريه،)) نشريه دانشكدة آمريكايي دين 67، شماره 1 (مارس 1999): 59-84.

[57] . Jafri، ص 298.

[58] . Eposito، ص 48.

[59] . Wilfred Cantwell Smith.

[60] . حسن، ص 282.

[61] . Peterson و Hamblin، ص 441.

[62] . D. S. Margoliouth، ((‏مهدي))، در دايرة المعارف دين و اخلاق، چاپ 1994، ص 337.

[63] . رحمان، ص 133.

[64] . Madelung، ص 1234.

[65] . همان منبع، ص 1230ـ 1231.

[66] . Peterson و Hamblin، ص 442.

[67] . دايرة المعارف مختصر اسلام، ((‏المهدي))، ص 311.

[68] . همان منبع، ص 313.